

کارهای رسولان فصل 6

- 1 و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هاینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومیه بی بهره می‌ماندند.
- 2 پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند، شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمت کنیم.
- 3 لهذا ای برادران، هفت نفر نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم.
- 4 اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.
- 5 پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیپس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولاوس جدید، از اهل آنطاکیه را انتخاب کرده،
- 6 ایشان را در حضور رسولان برپا گذاشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.
- 7 و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از گه‌نه مطیع ایمان شدند.

ما امروز 2 متن را از کلام خدا می‌خوانیم. اول بیٹی از مزامیر از باب 73 است که این شعری معروف است درباره شادی و سرور با خداوند. **نزدیک به خدا بودن، این خوشبختی است.** این بیت ما را تحت این دو تصور از خدا قرار می‌دهد و آن اینکه، ما که با انسان‌های نرمال دیگر در کلیسا می‌نشینیم آیا در نزدیکی خدا می‌نشینیم و یا در فکر نگرانی‌ها و جنگ برای غذا و غیره، هستیم و در آخر این سؤال پیش می‌آید که چه کسی به من نزدیکتر است؟ خدا و یا من؟ و این چه اهمیتی دارد که من به خودم نزدیکتر باشم و یا خدا به من نزدیکتر باشد؟

در آفریقا یک کرم عجیب و غریب وجود دارد و این کرم از نظر ظاهری شبیه تمام کرم‌هاست ولی نکته جالب در این کرم این است که وقتی غذای این کرم تمام می‌شود، این کرم کار عجیبی انجام می‌دهد. او وقتی غذایی ندارد شروع می‌کند از دم خودش به خوردن خودش و این برای ما انسان‌ها هم به همین منوال است. و این برای ما انسان‌ها فرقی نمی‌کند که ما در خانواده و یا در سر کار و یا در اجتماع کلیسا باشیم، ما فقط به شکم خودمان فکر می‌کنیم. ما فقط در زمان حال زندگی می‌کنیم و خودمان را به وسوسه‌ها متوسل کرده ایم! ما تمام این کارها را انجام می‌دهیم و غافل از اینکه داریم خودمان را می‌خوریم و از بین می‌بریم! ما تمام تمرکز و دید خودمان را به شکمان و نیازهای مادی دوخته ایم و این‌ها دقیقاً مسائلی هستند که باعث مرگ ما می‌شوند. تلخ تر از همه این دید است که ما از بیت مزامیر شماره 73 داریم و آن این است که خدا باید عدالت خودش را در این جهان به اجرا

در آورد، و ما به آن اعتراض داریم که چرا عدالت خدا جاری نیست بر روی زمین. بعد از تمام این درگیری‌ها که این انسان‌ها با خدا داشتند، خدا بالاخره چشم آن‌ها را باز کرد و حقیقت را به نمایش درآورد. در آخر همه چیز دگرگون شد و این زمان بود که در مقابل بدی قرار گرفت تا در زمان درست خدا این را به همه نشان دهد. در پایان این بدی بود که بدی را نابود کرد. و در پایان ما در این باره در مزامیر داریم که: * وقتی که من فقط تو را داشته باشم، دیگر در روی زمین و آسمان اینطور نخواهم پرسید. وقتی که من در رنج و درد هستم باز هم، تو خدا هستی و تمام زمان به قلب من تسلی می‌دهی و طرف من هستی. * ... و بعد این گفته می‌شود که: * نزدیک به خدا بودن، خوشبختی من هست* از این کلام ما می‌توانیم این را نتیجه بگیریم که کسی که دارد این حرف را می‌زند به این دید رسیده که فراتر از خودش را ببیند. این شخصی است که می‌تواند بدون راهنمایی شدن به راه غلط، قدرت بزرگ خدا و محبت خدایی را نسبت به مردم ببیند! خدا امروز می‌خواهد همانطور که این دید را در گذشته به این شخص داده بود تا حقیقت را ببیند، به ما بدهد و چشمان ما را باز کند. او می‌خواهد ما را از این خودخوری و نابودی نجات دهد. و این لازم است که ما بس کنیم که فقط دید محدودی داشته باشیم و فقط جلوی پای خودمان را ببینیم. ما باید از این پیشرفت‌های مادی و محدود و زود گذر فاصله بگیریم و به سمت خدا تمرکز کنیم. این خداست که قلب و چشمان ما را باز می‌کند. و ما اینطور می‌توانیم فراتر از خودمان قرار بگیریم. و اینطور می‌توانیم به دیگران و ضرورت‌های آن‌ها هم توجه داشته باشیم. ولی قبل از این مرحله آیا ما همچین صبری داریم تا برای خدا صبر کنیم؟ اینکه ما بتوانیم از خودمان بگذریم و به فراتر از خود برسیم، نیاز به زمان طولانی دارد. مشکل این است که دید ما به مسائل خدایی بد است و اینکه ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم، باعث شده که تسلی کمتری به ما بدهد. و این ترس از مرگ و نابودی را در آخر برای ما به همراه دارد. و بهتر اینکه ما به یک کار خوب و یا یک زن خوشگل و یا یک مرد جذاب و یا ... بپردازیم. ما از نظر غریزی مثل همان کرم آفریقایی هستیم که خودش را از گرسنگی می‌خورد و ما انسان‌ها نمیتوانیم از این حالت به راحتی بیرون بیاییم! و این خداست که ضعف ما را میداند. و عیسی است که این ضعف را می‌شناسد! تفکر خدا مثل تفکر ما نیست و جهان خدایی با جهان ما خیلی فرق دارد. ما نمی‌توانیم به این جهان خدایی دسترسی داشته باشیم. در آن جهان ما نمی‌توانیم برای مسافرت برویم و یا در آن حساب بانکی باز کنیم... و این فرقی هم نمی‌کند که ما چه دیدی از این ملکوت خدا داریم. و فرقی هم ندارد که ما چقدر تلاش می‌کنیم برای اینکه این دو جهان را به هم نزدیک کنیم. این غیر ممکن است. برای شما هم این

جلب توجه کرده که در زبان آلمانی جمله *نزدیک بودن* خیلی شبیه کلمه نزدیکان است؟ نزدیک خدا بودن مطمئناً از شعور شخصی ما فراتر است. این نزدیکی با خدا بخاطر خون باارزش سرور ما بوده و از این طریق بود که خدا با ما وارد یک پیوند ابدی شد. برای همین هم عیسی به ما دعای پدر آسمانی را به ما آموخت و بشارت داد که پادشاهی خدا خواهد آمد! در عیسی ما باید کلمه نزدیکی را طور دیگری معنی کنیم در عیسی ما فقط نزدیک خدا نیستیم. او در این نزدیکی با ماست، با تمام اختلاف نظرهایی که ما در زندگیمان داریم. هیچ وقت نشده که یک ناپاکی اینقدر به تقدس نزدیک باشد، تا وقتی که عیسی بروی صلیب کشته شد. هیچ وقت ما خوبی و بدی را اینقدر نزدیک هم ندیده بودیم تا اینکه عیسی روی صلیب رفت. و جز روی صلیب ما جایی ندیدیم که بی‌عدالتی و عدالت بتوانند اینقدر نزدیک هم شوند و در یک نقطه قرار بگیرند. در روی صلیب است که ما تصمیم نهایی را می‌گیریم که از این منیت عبور کنیم که باعث نابودی ما در نهایت است. روی صلیب همه چیز تمام نشد و تنها روی صلیب بود که خدا روی خطاهای ما را پوشانید و همانطور که او روی صلیب خطاهای ما را با لاک پوشاند، می‌تواند بالاک روی دستان ما هم بکشد تا از این خواسته‌های مادی دست بکشیم و او می‌تواند دید ما را باز کند تا ما کل زندگی را ببینیم که در آن، چه چیزی مهمتر از دیگر نیازهاست برای ما و تا حال همچین اتفاقی نیافتاده بود که کسی بتواند کل حیات را ببیند. و تا به حال ما انسانهای فناپذیر اینقدر نزدیک به حیات و رستاخیز نبوده ایم بجز بر روی صلیب و این چیز است که عیسی می‌خواهد ما بدانیم. دیگر نیازی نیست که ما بمیریم و برای همین هم ما نباید خودمان هم سبب مرگ خودمان بشویم. عیسی در ابتدا با شاگردانش شروع کرد و آن‌ها باید این رستاخیز از مرگ را می‌دیدند. آن‌ها باید می‌دیدند که تنها با خدا پیوند دارند. و دیگر مرگ حرف آخر را نمی‌زند. عیسی آن‌ها را به سوی دیگران هم فرستاد و همین‌طور ادامه یافت این پیام، تا اینجا که بشارت عیسی امروز به ما هم رسیده است. خیلی از انسان‌ها هستند که به عیسی ایمان دارند و خیلی‌ها هم بعداً ایمان می‌آورند. و به این ترتیب خیلی‌ها به نزدیکی خدا خواهند آمد! برای ما این امر با تعمیم آغاز شده است. پدران و یا سرپرستانمان وقتی ما بچه بودیم ما را برای تافن بردند و برای برخی دیگر، که در کلاس‌های آموزش مسیحیت شرکت کردند و بعد تعمیم شده‌اند. و خیلی‌ها بعداً خواهند آمد و برای خیلی‌ها هم هنوز دعوتنامه وجود دارد. و برای همه ما یک اجتماع کلی وجود دارد و ما تنها نباید با خدا پیوند داشته باشیم بلکه ما باید پیغام خدا را به دیگران هم بدهیم و این فقط از طریق کلام عملی است و امروز هم این یک کار خیلی سختی است و این قدم کوچکی که ما به طرف کسی می‌رویم یک رشته را به

وجود می‌آورد و در ابتدا ما متوجه گسترده‌گی این رشته نمی‌شویم. ولی تنها چیزی که باعث پیوستگی ما در این رشته می‌شود نزدیکی به خداست و این نزدیکی به خدا هم از طریق ارتباط با عیسی به وجود می‌آید. و ما با یک خدای زنده در ارتباطیم و به دنبال ما یک رشته قرار دارد که به این ملکوت متصل می‌شود. در اعمال رسولان این تنوع کارهایی که برای خدا انجام شده است روشن می‌شود. در زمانی که از آن روایت می‌شود مشکلی در بین اعضای اجتماعات مسیحی بوده است و آن در مورد بیوه زنان بوده است که این طبیعی است چون در زمان فعالیت کلیسا شیطان هم بیکار نمی‌نشیند و در تلاش این تا کلیسا را از اساس بنیادی خودش دور کند و منحرف کند. و او در تلاش برای ایجاد درگیری در بین اعضای کلیسا است. ولی در واقع او فقط در پی یک چیز است و آن هم این است که ما دیدمان را از عیسی دور کنیم و وقتی ما نگاه خود را از عیسی برگردانیم درست مثل آن کرم آفریقایی شروع به خوردن و نابودی خود می‌کنیم. و ما در این شرایط فقط خودمان را می‌بینیم و در ابتدا در مورد مسائل بی‌اهمیت در کلیسا به جون هم می‌افتیم و در پایان خود را نابود می‌کنیم. و همیشه این داستان ادامه دارد. ولی ما می‌توانیم نگاه را به عیسی بدوزیم و از این مسائل آزاد شویم و اوست که برای انسانهای بعد از ما هم اینجا خواهد بود. ما باید به این دید نگاه کنیم چون می‌دانیم که ملکوت خدا بی‌نهایت بزرگ است و با این دید ما می‌توانیم برای دیگران خدمتی انجام دهیم. و این فرقی هم نمی‌کند که این چقدر می‌آرزد یکی از اولین کسانی که سرودهای مذهبی را در کلیسا خوانده است اشتنان بوده است. و او بهای آن را با جان خود داد. و این ابتدای این رشته بود ولی اگر این اولین رشته بوده که با پادشاهی خدا بوجود آمده فقط بخاطر ارتباط با عیسی بوده است. و اشتنان قدرتش را از عیسی گرفته بود. ما در فصل بعدی اعمال رسولان می‌بینیم که پولوس یکی از شاهدان سنگسار اشتنان بوده است. و اگر او به عنوان رشته خداوندی بوده، پس او خدا را نیاز داشته برای دانایی و توانایی خودش. و بعد خدا پولوس را متأثر کرد و چشمان او را گشود تا او پیغام دهند ملکوت خدا باشد و این کار را که اشتنان در پی آن بود را ادامه دهد. خوشبختی مسأله ای است که ادما بابت آن از آغاز بشر با هم در حال دعوا هستند. ولی مزامیر دارد به ما می‌گوید که هیچ خوشبختی بالاتر از این نیست که انسان در دستان خدا باشد. هیچ خوشبختی بالاتر از این نیست که ما در کارخانه آدم سازی عیسی باشیم و یک رشته ای از کلیسای بزرگ او باشیم و بمانیم. امین